

نگاهی تطبیقی به شعر معاصر ایران و عرب

دکتر عبدالحسین فرزاد

دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران جنوب

چکیده

آنچه که باعث شده است شعر معاصر عرب، بیش از شعر معاصر ایران در جهان دارای مخاطب باشد را می‌توان در چند مورد خلاصه کرد:

مهم‌ترین عامل که ممکن است در ژرف‌ساخت شعر همه شاعران معاصر عرب باشد، تراژدی فلسطین است. شاعران معاصر عرب با درک درستی از مسئله فلسطین توانستند مفهوم دقیق مبارزه با امپریالیسم سرمایه‌داری را درک کنند و معادلات استعمارگرانه را در طرح نظام‌های مختلف دریابند. روشنفکران عرب درحقیقت وجود اسرائیل را در دل خاورمیانه ثروتمند و نفت‌خیز عرب، صرفاً حکومتی مذهبی که بر مبنای پنداری دینی و دوهزارساله بنا شده است نمی‌دانند. بلکه دولت صهیونیسم را پارسنگ متعادل‌کننده امپریالیسم سرمایه‌داری در منطقه تلقی می‌کنند.

نکته دوم، وجود مترجمان زبردستی است که به‌خوبی می‌توانند شعر عرب را به زبان‌های غربی برگردانند بی‌آنکه از جوهر شعری آن کم شود، درحالی‌که متأسفانه شعر معاصر ایران از نعمت چنین مترجمانی بی‌بهره است. همچنین شعر معاصر ایران، شعری سیاسی نیست، بلکه بیشتر سیاست‌زده است. و محتوای اکثر آنها را، شعارهای سیاسی تشکیل می‌دهد و نه بینش سیاسی و اجتماعی.

کلیدواژه‌ها: شعر، نظم، ترجمه، سیاست‌زدگی، فلسطین.

مقدمه

شعر معاصر عرب، در جهان، مخاطبانی بیش از شعر معاصر ایران یافته است، درحالی که شعر کهن ایران، بیش از شعر کهن عرب، در جهان طرفدار دارد. فردوسی، سعدی، خیام، مولانا، حافظ، جامی، عطار و نظامی برای مخاطبان خود در بیشتر کشورهای جهان، شاعرانی جهانی هستند. لویی آراگون، شاعر بزرگ فرانسوی، شیدای عبدالرحمان جامی است و منظومهٔ مجنون‌اللساء را به تقلید از لیلی و مجنون جامی سروده است؛ دیوان شرقی گوته، شاعر آلمانی، ادامهٔ غزلیات دلنواز حافظ شیرازی است؛ ایتالیایی‌ها، فردوسی را آنچنان دوست می‌دارند که یکی از میدان‌های بزرگ ایتالیا را میدان فردوسی نامگذاری کرده‌اند.

هندی‌ها در حرکت انقلابی خود علیه استعمار انگلیس، به رهبری مهاتما گاندی، از اشعار شاهنامهٔ فردوسی کمک می‌گرفتند و یکصد می‌خواندند:

همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم
عرب‌ها رباعیات خیام را با ترجمهٔ احمد رامی، مانند یک ایرانی حس کردند، اروپا نیز
خیام را با ترجمهٔ فیتز جرالذ خواند و لذت برد.

پرسش اصلی در پژوهش اندک حاضر این است که: چرا اکنون ادبیات معاصر ایران، به ویژه شعر، که دارای چنین پشتوانهٔ عظیمی است، در جهان امروز نسبت به شعر معاصر عرب، مخاطبان کمتری دارد؟

بسیاری از شاعران معاصر ایران، ادامه‌دهندهٔ راه حافظ و خیام هستند؛ حتی فردوسی را نیز می‌توان در آثار اخوان ثالث، به‌شکلی پویا مشاهده کرد. عرفان مولانا را نیز در اشعار سهراب سپهری با جامعهٔ امروزی می‌توان یافت. پس چرا شعر معاصر عرب که هرگز کسانی چون خیام و حافظ و مولانا را در میراث ادبی خود نداشته است، امروز در جهان شناخته‌تر از شعر ایران است؟

پاسخ به این پرسش چندان آسان نیست، اما امکان‌پذیر است.

تفاوت شعر و نظم

آقای ناصر حریری، یار عزیز و سخت‌کوش بایلی ما در حوزه ادبیات معاصر گفت‌وگویی با احمد شاملو داشته است که بخشی از آن را در اینجا می‌آورم:

حریری:

دریافت من از گفته‌های شما این است که ما به آنچه درونمایه شعری داشته باشد، شعر می‌گوییم نه به هر چیزی که وزن و قافیه داشته باشد. یعنی موضوع شاعرانه به هر صورت شایسته‌ای که بیان شود، شعر است خواه با وزن و خواه بی‌وزن. اما انگار شما ادبیات و شعر را دو چیز جدا از هم عنوان کردید، آیا این طور است؟

شاملو:

— بله! ادبیات شامل نظم و نثر است، همچنان که شعر می‌تواند منظوم یا منثور باشد، اما خود اینها دو مقوله مختلف‌اند. متأسفانه تا پنجاه، شصت سال پیش مفاهیم کاملاً دوگانه شعر و نظم در ذهن ما فارسی‌زبان‌ها به کلی درهم آمیخته بود. ما به هر عبارت چنین و چنانی که وزنی داشت شعر اطلاق می‌کردیم. یعنی این بیت حافظ را می‌گفتیم شعر:

با همه عطر دامنت آیدم از صبا عجب کز گذر تو خاک را مشک ختن نمی‌کند
و این بیت سعدی را هم می‌گفتیم شعر:

نه براشتری سوارم نه چو خر به زیربارم

نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم
آن اوایل هم که بعضی از ما شاعران امروز دست به نوشتن شعرهای بی‌وزن و قافیه زدیم، عده‌ای از فضلا که از هر نوآوری وحشت دارند و طبعاً این شیوه شعرنوشتن را امکان نداشت قبول کنند، به عنوان بزرگ‌ترین دلیل برای مسخره‌بودن ما و کار ما همین موضوع را مطرح می‌کردند؛ یعنی می‌گفتند: «اینها که شما جوان‌ها می‌نویسید اصلاً شعر نیست.» می‌پرسیدیم: «آخر دلیلش؟» — می‌خندیدند، یا بهتر گفته باشم ریشخندمان می‌کردند و می‌گفتند: «شما آنقدر بی‌سواد و بی‌شعورید که نمی‌فهمید اینکه نوشته‌اید نثر است!» — و

به این ترتیب اشکال کار روشن می‌شود: فضلا شعر را از ادبیات تمیز نمی‌دادند...»
(حریری، ۱۳۶۵: ۱۵)

ظاهراً از روزگار ارسطو تفاوت میان ادبیات و شعر، مدّ نظر بوده، اما نامی برای ادبیات وجود نداشته است (ارسطو، ۱۳۳۷: ۴۳). به گمان من شعر استعاره از آن چیزی است که شاعر در پس آن همه چیزش را پنهان می‌کند؛ همان چیزی که قابل بیان نیست و ضرورتاً در پس پشت واژه‌های کُدگونه مخفی می‌شود.

یک قطعه شعر، تنها یک قطعه سخن نیست، بلکه مجموعه‌ای از حالات مختلف و مسائل گوناگون انسانی است که به صورت طلسمی جاودان و سر به مهر شکل گرفته است. از این رو قابل معنا کردن نیست و طبعاً (چنان‌که مشهور است) نمی‌توان آن را ترجمه کرد، زیرا ترجمه تنها یک خوانش از آن قطعه است، درحالی‌که به تعداد خوانندگان شعر، خوانش از آن وجود دارد. بنابراین شعر در حاشیه زندگی قرار ندارد، بلکه خود زندگی است و معنا در شعر فراسوی واژه‌ها و کاربردهای عادی زبان قرار دارد که بی‌گمان به‌اندازه خوانندگان بسط می‌یابد. این خوانندگان درحقیقت، خود را در آن قطعه شعر (و نه نظم) معنا می‌کنند. شاملو درباره شعر فروغ چنین اظهار نظر می‌کند:

فروغ شاعر بسیار بزرگی است. شعرش از ریای بزرگ و شیطانی استفاده از عرض‌ها دور است؛ یعنی اگر به عامل وزن می‌چسبد این وزن در ذهن او است، در تفکر شاعرانه‌اش، در مکاشفه‌اش، و آن را از (منوی) شمس قیس انتخاب نکرده و به سکتۀ قبیح و ملیح بندی نمی‌بندد. نه قصه پردازی می‌کند نه خیالبافی. صادقانه‌ترین حرف‌هایی است که می‌شود از کسی شنید. اعترافات آدم صادقی است که تازه روی سخنش هم با خودش است. اگر نتوانسته‌ایم نهایتش را دریابیم برای این است که گود است و ناپیدا کرانه... (حریری، ۱۳۶۵: ۴۷)

شاملو درحقیقت آنچه درباره فروغ گفت ویژگی‌های شعر است و نه نظم. به بیان دقیق‌تر، او فروغ را شاعر می‌داند و نه ناظم.

در ادبیات کلاسیک عرب قصایدی وجود دارد که به آنها حوَلّیات اطلاق می‌شد. بدین

معنی که شاعر سرودن و حک و اصلاح هریک از آن قصاید را یک سال طول می‌داد. خول، در عربی به معنی سال است؛ بنابراین در میان چنین قصایدی با شعر کم روبه‌رو می‌شویم.

شاعر دیگری که من همیشه او را چون شاملو، شاعر جهان می‌دانم، نزار قبانی شاعر بلندآوازه سوری است. او نیز دیدگاهی همانند شاملو دارد:

...دید شعر (نظریه شعر) به کلی دگرگون شده است و مقیاس‌های هندسی که ما برای تشخیص شعر، از نثر بر آنها تکیه می‌کردیم، دیگر در این عصر اصولی صحیح و موردقبول نیست. مثلاً قصیده‌ای که در بحر کامل یا وافر یا بسیط سروده شده و همه خصایص و قاعده‌های فنی عروضی را کاملاً رعایت کرده، شاید در برابر یکی از شعرهای منثور که از نخستین لحظات وجود شعری‌اش را به شما می‌قبولاند - به صورت غم‌انگیزی تنزل می‌کند... شعر منثور یکی از ثمرات آزادی شعر و از نتایج تحولات فرهنگی و اجتماعی است که خاک این جهان را شخم می‌کنند و نیز تصویری از این عنصر بلندپرواز است که هر دقیقه پوست خود را دگرگون می‌سازد... (قبانی، ۱۳۵۶: ۲۱۴)

مقصود من از این مقدمات، این است که تصویری دقیق‌تر از شعر ارائه دهم و بگویم که در دوره معاصر، شاعرانی که با این تعریف‌ها از شعر، سازگاری داشته باشند اندک‌اند. شاید بدون تردید بتوان نیما یوشیج، فروغ فرخزاد، احمد شاملو و اخوان ثالث را شاعر به معنای دقیق کلمه دانست.

شعر، هنری است که برایش پیدا کردن مخاطب در زبان مبدأ هم دشوار است تا چه رسد به یافتن طرفدارانی در زبان‌های بیگانه. از این رو اگر شعر معاصر ایران در جهان عرب آنچنان که شعر عرب در ایران راه یافته است، موفق نیست، مهم‌ترین علتش در جوهر و ماهیت خود این شعر است؛ اگرچه دلایل دیگری نیز وجود دارد که بعداً ذکر خواهیم کرد. با تورتی در دیوان‌های شعر معاصر ایران بجز این چند نفر که با درصد بالایی مورد

تأیید هستند، دیگران مانند مصدق، احمدرضا احمدی، حقوقی، بهبهانی، و چند عزیز دیگر که همیشه از خواندن اشعار آنان لذت می‌برم، انسانی که در اشعارشان ظهور می‌کند، به شکل همه انسان‌ها نیست و تا حد زیادی (نمی‌گویم ایرانی)، شرقی است.

حتی شاعری توانا چون اخوان ثالث هم سرانجام نتوانست به انسان ایرانی خود هویتی جهانی بدهد. شاید اگر گاهی نوعی پوچی و یا نفی‌گرایی در اشعار اخوان دیده می‌شود، به دلیل همین مسئله است. «...در بحث من و مردم، یا من و انسان عام، این نوع برخورد اگر به مغلظه نینجامد، با دشواری‌های بسیار روبه‌رو است. رند آفاقی شعر اخوان،... به هر تعبیری بگوییم در گرایش به سوی انسان عام با تناقض‌هایی مواجه می‌شود. او (اخوان) از آن فرهنگی است که آدمی را نه در ارزش‌های جمعی، بلکه در اجزای منفرد و خاص، به اعتلایی ذهنی راهبر است...» (مختاری، ۱۳۷۸: ۵۵۵).

اما در شعر نیما یوشیج، انسان ارزش اصلی است. تنها دشمنی با انسان سزاوار نفرت و نفرین و ستیز و نفی است و مبنای تشخیص این دشمنی (ضدیت با عدالت اجتماعی) است. و سرانجام اینکه عشق تبلور ناب رابطه انسانی است. (همان، ص ۲۱۱)

تفاوت عمده شاملو و اخوان در همین جا است. اخوان با همان ذهنیت عرفان‌گرایی فردمحوری، به قرن جدید پا می‌گذارد بی‌آنکه چیزی از تجربه خود بر آن بیفزاید؛ درحالی‌که شاملو افزون بر آن، روح عرفان جمعی روزگار خود را نیز ادراک کرده است. این همان نکته‌ای است که شاملو را در میان خارجی‌ها - به‌ویژه اعراب - شاخص کرده است. نزدیکی آدونیس و شاملو از همین زاویه است. دوستان شعر دوست عربم از شاعران ایران همیشه اول سراغ شاملو و بعد فروغ را از من می‌گرفتند. یادم می‌آید وقتی که در سال ۱۳۶۸ برای نخستین بار دفتر شعری از خانم غادةالسمان - نویسنده و شاعر سوری - منتشر کردم و خبرش به عرب‌ها رسید، یکی از نشریات عربی، از اینکه من غادةالسمان را با فروغ فرخزاد، مقایسه کرده بودم بسیار خرسند بود و برای فروغ صفت کبیر را به کار برده بود. بنابراین این دایره را می‌توان تنگ‌تر کرد و تنها شاملو، فروغ و نیما را شاعرانی جهانی دانست. فروغ در نیمه‌راه بازماند و نیما به جهت رمندگی در زبان، کار مترجم را در

زبانی دیگر بسیار مشکل ساخت. می‌ماند احمد شاملو که اشعارش به سبب داشتن صیغهٔ انسان عام، در ردیف لورکا، اوکتاویوپاز، الیوت، و امثال آن قرار می‌گیرد. به جز مواردی که ذکر شد، متأسفانه سیاست‌زدگی، یکی از عوامل اساسی در محدود کردن شعر معاصر ایران و تنگ کردن میدان آن شده است. شعور و ادراک سیاسی فلسفی جزو ذهنیت و وجود شاعر ما نیست، بلکه جامه‌ای است که به اجبار بر او پوشانده می‌شود و شعر او را روایتی، قصه‌گو و شعارگونه می‌سازد. به کارگیری عناصر حماسی و اسطوره‌ای به گونه‌ای نیست که از آن اندیشهٔ تازه رخ بنماید، بلکه ذهنیتی تکراری و ترجیح‌بندوار است:

کاوهٔ آهنگر می‌گوید

با نگاهی گویا

با لبانی خاموش:

قصر ضحاک هنوز آباد است

تو به ویرانی این کاخ بکوش

در بخش حاضر، فقط یک مورد اسطوره‌نگری وجود دارد، اما همان شعار و دعوت همیشگی بر بقیهٔ اشعار این مجموعه (عزم ویرانی) سایه افکنده است. همان کاوهٔ آهنگر – نخستین مجموعهٔ حمید مصدق – هرگز سایه از سر شاعر کوتاه نکرده و فراموش نشده است...» (ابو محجوب، ۱۳۸۰: ۱۱۰).

انسان جهانی

در سرزمین‌های عربی، به جهت گستردگی و جمعیت فراوان، تعداد شاعران بزرگ معاصر بسیار بیش از ایران است؛ و نیز به سبب تجربه‌های گسترده‌تر در حوزهٔ حکومت‌های مختلف با رویکردهای متفاوت، شاعران با اندیشه‌های ناب‌تری آشنا شده‌اند.

از قدیم‌ترین شاعران رئالیست عراق که «پیشاهنگ بدعت‌ها» در شعر معاصر عرب

است، بدر شاکر السیاب است. اصالت هنر شاعری سیاب در چیزی است که باید آن را «وحدت خیال» نامید. حدس شعری او محوری را کشف کرد که در پیرامون این محور سمبل‌های شخصی و اجتماعی و وطنی و نیز سمبل‌های جهانی تلاقی می‌کنند... مثلاً سمبل «آب» از یک محور شخصی آغاز می‌شود تا به سطح اجتماعی و جهانی می‌رسد، زیرا «آب» همان مادر یا رحم مادر است و به همان دلیل میلاد و انگیزش نیز هست.

همچنین «جیکور» - زادگاه شاعر - از «جیکور» روستا، به «جیکور» مادر و از «جیکور» مادر به «جیکور» رؤیایها تا «جیکور» بهشت معصومیت گمشده، و «جیکور» تمدن کشاورزی که در برابر مدنیت صنعتی، روی در عقب‌نشینی دارد، همه این جنبه‌ها را در خود نشان می‌دهد... (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹: ۱۱۴).

بدر شاکر السیاب، که درحقیقت، همچون شاعر شالوده‌شکن ما، نیما یوشیج، سردمدار حرکت دموکراتیک در شعر معاصر عرب است، مخاطبش را به کودنی و کج‌فهمی متهم نمی‌کند. او کودکی است که کلیت انسان را در خود به صورت شعری جوشان دارد. او در حالی زندگی کرد و مرد که در درونش کودکی را حمل می‌کرد که تمامی انفعالات و خودسری‌ها و معصومیتش را با خود داشت. بنابراین شعر وجود و زندگی او بود. (بشای، ۱۹۸۶: ۶). به بیان دیگر، السیاب خود شعر بود. این شاعر شگفت‌انگیز، پیوستگی عمیقی با ایرانیان، به‌ویژه مخالفان شاه داشت. ظاهراً در اوایل جوانی از طریق ایرانیان به انقلابی‌های عرب معرفی شد. این اواخر به جامعه‌گرایی غیرعوامانه دست یافت و شعارهای خام را به شعور و ادراک رئالیستی عمیقی بدل کرد. درحقیقت شعر السیاب نشان‌دهنده پیشرفتی ژرف و اساسی در شعر اندیشمند و انسان‌گرای معاصر عرب است. من در ایران، تنها احمد شاملو و نیما و فروغ را چنین می‌دانم. خانم نازک الملائکه - شاعر توانای معاصر عراق - نیز که برخی او را بنیادگر شعر نیمایی عرب می‌شمارند، خود شاعری انسان‌گرا است که در ایران تنها فروغ فرخزاد می‌تواند با او پهلو زند و سرانجام از او پیشی گیرد.

اگر بخواهم تک تک شاعران عرب را که به شاعر جهان تبدیل شده‌اند نام ببرم، در

این مجال اندک نمی‌گنجد؛ شاعرانی چون: جمیل صدقی الزهاوی، محمد مهدی الجواهری، عمر ابوریشه، ابوالقاسم الشابی، میخائیل نعیمه (فیلسوف و شاعر لبنانی)، ایلیا ابوماضی، نزار قبّانی، یوسف‌الخال، آدونیس، عبدالوهاب البیتاتی، بلّند الحیدری، خانم غادةالسمان، الفیتوری، صلاح عبدالصبور و شاعران مقاومت فلسطین، مانند محمود درویش، سمیح القاسم، جبرا ابراهیم جبرا، فدوی طوقان، ابراهیم طوقان، سلمی خضراء الجیوسی و ده‌ها شاعر دیگر که بیشتر آثار آنان به زبان‌های مختلف جهان ترجمه شده است. مثلاً آثار خانم غادةالسمان تاکنون به چهارده زبان ترجمه شده و خود این ترجمه‌ها در سرزمین‌های زبان مقصد، جوایزی را به خود اختصاص داده است. بنابراین برای آشنایی بیشتر خوانندگان گرامی این سطور، پیشنهاد می‌کنم به آثار استاد ارجمند جناب دکتر شفیع کدکنی، استاد اسوار، استاد موسی بیدج، استاد کاظم برگ نیسی، استاد فریدون گیلانی، استاد بنی‌طرف و چند سرور دیگر که ممکن است نام آنها را از قلم انداخته باشم و نیز نوشته‌های بنده (عبدالحسین فرزاد) به‌ویژه کار آخرم رؤیا و کابوس (شعر پویای معاصر عرب) که به توصیه‌ی استاد ارجمند جناب صفدر تقی‌زاده و به همت انتشارات مروارید منتشر و خوشبختانه از استقبال خوب شعردوستان برخوردار شد.

من همیشه بر این نکته پای فشرده‌ام که وجود تراژدی فلسطین، به همبستگی ملل عرب بسیار کمک کرده است. این زخم دردآور انسانی با آنکه در منطقه کوچکی از پیکر جهان رخ داده است از جهت ماهیت با همه‌ی مسائل اندوهبار دیگر فرق دارد. ویتنام با آنکه حدود نیم قرن بشریت را در کوره‌ی درد و رنج و فاجعه سوزاند، سرانجامی داشت و ما توانستیم پایش را ببینیم. به‌یاد می‌آورم دهه‌ی چهل و پنجاه (شمسی) که من از طریق مطبوعات فلسطینی، اشعار ویتنامی‌ها و گاهی هوشی‌مین را به فارسی ترجمه می‌کردم، بسیار شادمان بودم که سرانجام دیو امریکا از آنجا خواهد رفت. زیرا همه‌ی جهان با ویتنام همصدا بود؛ اما امروزه در فلسطین، متأسفانه این‌طور نیست، بسیاری از درس‌خوانده‌های ما (نمی‌گویم روشنفکران)، حتی خود عرب‌ها از صلح دم می‌زنند. حرف آنان، به‌ظاهر، پسندیده است، اما چطور می‌توان دزدی را در خانه پذیرفت و اموال و ناموس خود را با او

قسمت کرد، و به بردگی او تن درداد؟!

درد من بیشتر از این است که محافل جهانی متأسفانه با تبلیغات مسموم انگلیس و امریکا، قضیه را قضیه‌ای داخلی و نه جهانی، تصویر می‌کنند و آنطور که شاید با فلسطینی‌ها همدلی نمی‌کنند.

بگذارید روشن تر بگویم، شاعران و هنرمندان متعهد معاصر عرب، با درک درستی از مسئله فلسطین توانستند مفهوم دقیق مبارزه با امپریالیسم سرمایه‌داری را درک کنند و معادلات استعمارگرانه را در طرح نظام‌های مختلف دریابند. روشنفکران عرب، وجود اسرائیل را در دل خاورمیانه ثروتمند و نفت‌خیز عرب صرفاً یک حکومت مذهبی که برمبنای پنداری دینی و دوهزارساله بنا شده است نمی‌دانند. آنان دولت صهیونیستی اسرائیل را پارسنگ متعادل‌کننده سرمایه‌داری در منطقه تلقی می‌کنند.

اکنون کاملاً برای پژوهشگر امروز شعر عرب آشکار است که چرا اشعار معین بسیسو^۱ در کشورهای عربی سانسور می‌شد و با این‌همه جمعیت عرب، آثارش به تیراژ ده‌هزار نمی‌رسید، اما ترجمه اشعارش در شوروی به دویست هزار، ایتالیا به پنجاه هزار و فرانسه و چند کشور دیگر به سی هزار رسید. صدای معین بسیسو آخرین صدای فلسطینی بود که در حمله اسرائیل به تل‌زعتر شنیده می‌شد. (بسیسو، ۱۳۶۴)

اکنون به چند عامل دیگر که باعث شده است تا شعر معاصر عرب در جهان بیش از شعر معاصر ایران شناخته شود اشاره می‌کنم:

— کشورهای عربی دارای مترجمان زبردست و متعهدی هستند که در شناساندن ادبیات جهان عرب به دیگران با تمامی توان می‌کوشند. برخی از این مترجمان خود شاعران برجسته‌ای هستند؛ بنابراین، در برگرداندن شعر، آن را به نثری تنگ‌میدان و غیرشاعرانه بدل نمی‌کنند. یکی از این مترجمان خانم سلمی خضراء الجیوسی است که شاعر و ادیب بزرگ فلسطین است و کتاب دو جلدی او به انگلیسی با عنوان *Trend and Movement in Modern Arabic Poetry* در شناخت ریشه‌های نوگرایی در شعر

1. Mouin Beseisso

معاصر عرب بسیار سودمند است. من در سال ۱۳۶۴ که کتاب شعر، زن و انقلاب، اثر نزار قبانی را در انتشارات امیرکبیر منتشر می‌کردم، از این کتاب بسیار استفاده کردم. ترجمه‌های الجیوسی از اشعار عربی بسیار دقیق، درست و بدون ازدست‌دادن ماهیت شعری بود.

مترجم متعهد و بزرگ دیگر، فلسطینی مبارز، دکتر جبرابراهیم جیرا است. او به تمامی رویکردهای نوین در باب هنر و ادبیات و نقد معاصر آگاهی کامل دارد. من همیشه از مقالات او بهره‌مند می‌شوم.

شاعران بزرگی چون البیاتی، آدونیس، السیاب، و دیگران، همه خود مترجمانی زبردست هستند.

نکته مهم در میان مترجمان ما ایرانیان این است که بیشتر به ترجمه رمان تمایل دارند و از ترجمه شعر شانه خالی می‌کنند. زیرا برگردان شعر را آن هم به زبان انگلیسی یا عربی و فرانسه کاری طاقت‌فرسا می‌دانند. البته باید تا حدی هم به آنها حق داد، زیرا مقوله شعر، گسترشی دارد که اگر مترجم از درک شعری عاجز باشد، آن را تنها به یک خوانش تبدیل می‌کند؛ که به قول استاد شفیعی کدکنی مثلاً شعر ایوت را در حد شعر رمانتیک یک دختر دبیرستانی پایین می‌آورند. در ایران، مترجمان خوب بسیار نادرند و در حوزه شعر افرادی چون شاملو، دکتر شفیعی، احمد میرعلایی، احمدپوری کم‌اند.

گاهی که ترجمه‌های نیکلسون و دیگران را از اشعار مولانا به انگلیسی می‌خوانم، خنده‌ام می‌گیرد. زیرا وقتی آنها را از انگلیسی به فارسی ترجمه کنیم و اصل غزل را ندانیم، مولوی را شاعری چون ابونواس و بشار، - شاعری صددرصد اروتیک - می‌یابیم. متأسفانه در رشته‌های زبان و ادبیات عرب در ایران، دانشجویان، بیشتر کهنه‌گرا و صرفی و نحوی پرورش می‌یابند. همچنین در رشته‌های انگلیسی ما نیز کمتر به ترجمه شعر مدرن توجه می‌شود. از این رو، در این دو رشته که من تا حد زیادی با دانشجویان آنها سروکار دارم، کسانی را که در آینده بتوانند ادبیات و فرهنگ کشورشان را به جهان صمیمانه بشناسانند، کمتر می‌یابم.

متأسفانه باید صریح بگویم که بیشتر معاودان عراقی که دانشگاه‌های ما را به‌عنوان مدرس اشغال کرده‌اند، عربی نمی‌دانند و با ادبیات عرب به‌ویژه ادبیات پویا و مدرن نه تنها بیگانه‌اند، بلکه آدونیس را دیوانه می‌پندارند و محمود درویش را شاعر نمی‌دانند؛ زیرا در شعر او طنطنهٔ قصاید بَحتری و مُتَنَبّی نیست. برخی از اینها حتی شاعران بزرگ کشورشان چون البیتاتی و سیّاب را به‌سبب چپ‌گرایی، نمی‌پسندند.

در اینجا شایان ذکر است که غرضم اسائهٔ ادب نیست و بسیاری از این عزیزان یاران و همکاران خوب من هستند و من آنها را دوست می‌دارم اما واقعیت را از آنان بیشتر دوست دارم.

همچنین ده‌ها عامل دیگر وجود دارد که باعث می‌شود شعر معاصر ما با داشتن قله‌هایی چون نیما، شاملو، فروغ، اخوان، ابتهاج، کسرای و... در میان عرب‌ها خوانندگان اندکی داشته باشد.

نکتهٔ مهم دیگری را نیز در پایان می‌افزایم و آن وجود دست‌های پنهان و بازدارنده‌ای است که نمی‌خواهد شعر رئالیست پویای معاصر ایران، در جهان، به‌ویژه جهان عرب، جای‌یابی ژرف بیابد؛ همان دست‌هایی که نگذاشت به احمد شاملو، جایزهٔ نوبل داده شود و به نجیب محفوظ - نویسندهٔ محافظه‌کار - که انسان فلسطینی با رنج‌هایش در آثار او جایی ندارد، جایزهٔ نوبل تعلق گیرد.

پرتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نتیجه

از پژوهش اندک حاضر، آنچه مدّ نظر مخاطب قرار می‌گیرد این است که شعر معاصر ایران، با آنکه شعری پویا و انسان‌گرایانه است، شکل ارائهٔ آن از جهت حرکت به‌سوی مخاطب، دچار خلل‌هایی است. مهم‌ترین این آسیب‌ها، نبودن اندیشهٔ محوری جامعه‌شناختی در ژرف‌ساخت شعر است، که باعث می‌شود شاعر، بیشتر شعارهای اجتماعی و سیاسی را جایگزین جهان‌بینی سیاسی، اجتماعی سازد. اما عنصر فلسطین، به شعر عرب آن‌چنان ظرفیتی داده است که شاعر متعهد عرب، راهی به‌جز سیاسی

نگاهی تطبیقی به شعر معاصر ایران و عرب ۷۵

اندیشیدن و انسان‌گرایانه نگرستن در پیش روی نمی‌بیند. زیرا شاعران عرب، صهیونیسم را عریان و سلطه‌گر، رودرروی خویش می‌یابند. به بیان دیگر، عرب‌ها، برای ماندن، راهی جز این ندارند که شعر و قلبشان یکی باشد.

شعر معاصر ایران با همهٔ درونمایه‌های انسانی که دارد، به جهت نداشتن مترجمان خوب و متعهد، کمتر از شعر معاصر عرب در جهان مخاطب دارد. امیدوارم در تربیت مترجمان کارآمد و مسئول بکوشیم تا این مهم از سر راه ادبیات معاصر ما برداشته شود.

کتابنامه

ابومحبوب، احمد. ۱۳۸۰. زندگی و شعر حمید مصدق (درهای و هوی باد). نشر ثالث.

ارسطو. ۱۳۳۷. بوطیقا. ترجمهٔ فتح‌الله مجتبیایی. بنگاه نشر اندیشه.

بسیسو، معین. ۱۳۶۴. شعرهایی بر جام پنجره. ترجمهٔ فریدون گیلانی. انتشارات شعر و قصه.

بشای، نادیا. ۱۹۸۶. باقات من شعر بدر شاکر السیاب

(Badr Shaker Assyab, Selected Poems)

(دوزبانه). بیروت: المؤسسة العربیة للدراسات و النشر.

حریری، ناصر. ۱۳۶۵. هنر و ادبیات امروز (گفت‌و شنودی با براهنی - شاملو). کتابسرای بابل.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۵۹. شعر معاصر عرب. توس.

قبنانی، نزار. ۱۳۵۶. داستان من و شعر. ترجمهٔ غلامحسین یوسفی و بکار، توس.

مختاری، محمّد. ۱۳۷۸. انسان در شعر معاصر (درک حضور دیگری). چ ۲. توس.



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انسانی